

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع: بررسی صلح حدیبیه و نتایج آن

گردآورنده: راضیه مرادی

مداح و هنرجو کانون مداحان شهرستان خرم آباد

تاریخ اسلام از عربستان با بعثت محمد ابن عبدالله در قرن هفتم میلادی آغاز شد. بر طبق باور مسلمانان، محمد فرستاده خداوند میباشد و قرآن نیز معجزه ای است که به همراه دارد. توسعه ی تاریخی اسلام بر ساختار سیاسی، اقتصادی و نظامی چه در خارج و چه در داخل جهاد اسلام تاثیر گذاشته است.

محمد (ص)، پیامبر اسلام با هجرت از مکه به مدینه پایه های سیاسی اسلام را پایه گذاشت، و برای دفاع از آن در مقابل دشمنان خود بخصوص مخالفان مکی ایستادگی کرد. همچنین چندین جنگ (جنگ موته و تبوک) را برای تحکیم اسلام با رومیان در شام داشت، و به دنبال صلح حدیبیه با مکیان در نهایت موفق به فتح مکه بدون خونریزی شد.

پس از درگذشت محمد (ص)، خلیفه اول برای دفع مدعیان پیامبری برگشتگان از اسلام جنگ های رده ترتیب داد. در زمان وی مسلمانان به سوی نبرد بارومیان و فتح شام نیز شتافتند و فلسطین به دست مسلمانان در آمد. ادامه کار در زمان خلیفه دوم، عمر ابن خطاب منجر به فتح دمشق و یرموک شد و هرقل شام را رها کرد و به قسطنطنیه گریخت و شام بتدریج در دست مسلمانان افتاد و تا کوه ها توروس در آسیای صغیر پیش رفتند. بیت المقدس که آن زمان «الیاء» نام داشت به هنگام سفر عمر به شام از سوی اسقف اعظم تسلیم شد. از آن پس عمر به فتوحات در مصر و شمال آفریقا شتافت. در دوره پیامبر اسلام محمد نیمه ی غربی شبه جزیره العرب در دست مسلمانان بود. در عهد ابوبکر تمام شبه جزیره تصرف شد. در عهد عمر مسلمانان تا ماوراءالنهر و شمال دریای مکران و همه ایران (به جز سواحل شمال آنسوی دیواره های البرز) و سرزمین عراق، شام، مصر و باریکه سواحل لیبی را متصرف شدند. در زمان عثمان تا دریاچه آرال و کناره ی دریای کاسپین تا دریای سیاه (شرق آسیای صغیر و جنوب قفقاز) جنوب آسوان و قسمت اعظم سواحل لیبی متصرف شد.

گسترده ممالک اسلامی در شرق تاسیستان و خراسان بود. در شمال غرب ایران شامل آذربایجان و ارمنستان، و در غرب شامل تمامی آنچه شامات نامیده می شده، بود. یعنی اردن، سوریه، فلسطین، لبنان و مصر. این مناطق پیش از آن زیر سلطه دولت بیزانس (روم شرقی) بود. پس از اسلام، ترکیب جمعیتی این دیار به سود اعراب چرخید و فرهنگ عربی به جز برخی از اقلیت های قومی - مذهبی، در این مناطق غالب گردید. در دوره اموی شمال غرب آفریقا تا مغرب، اندلس تصرف شد و بر متصرف شرق اسلام افزوده شد. در این مقاله به بررسی صلح حدیبیه می پردازیم.

سال ششم هجرت، با حوادث تلخ و شیرین خود می‌رفت که پایان یابد. ناگهان، پیامبر در رویای شیرینی، دید که مسلمانان در (مسجد الحرام) مشغول انجام مراسم خانه خدا هستند. پیامبر خواب خود را به یاران خویش گفت، و این را به فال نیک گرفت که مسلمانان در همین نزدیکی‌ها به آرزوی دیرینه خود خواهند رسید. (۱)

چیزی نگذشت که به مسلمانان دستور داد که آماده (عمره) شوند، و از قبایل مجاور که هنوز به حال شرک باقی بودند دعوت کرد، که با مسلمانان هم سفر گردند. از این رو، این خبر در همه نقاط عربستان انتشار یافت که مسلمانان در ماه (ذی القعدة) به سوی مکه حرکت می‌کنند و مراسم (عمره) را انجام دهند.

این مسافرت روحانی علاوه بر مزایای معنوی و روحی، یک سلسله مصالح اجتماعی و سیاسی را در برداشت و موقعیت مسلمانان را در شبه جزیره بالا می‌برد، و باعث انتشار آئین یکتاپرستی در میان ملت عرب می‌گشت. اولاً: قبایل مشرک عرب تصور می‌کردند که پیامبر با تمام عقاید و مراسم ملی و مذهبی آنان حتی فریضه (حج) و (عمره) که یادگار نیاکان آنها هست مخالف است. از این جهت، از محمد و آیین او وحشت و اضطراب داشتند. در این موقع شرکت محمد (ص) و یاران او در مراسم (عمره)، توانست تا حدی از وحشت و اضطراب قبایل مشرک بکاهد، و در عمل روشن کند که پیامبر هرگز با زیارت خانه خدا و فریضه یاد شده که از شعائر مذهبی و رسوم مذهبی آنها است نه تنها مخالف نیست، بلکه آن را یک فریضه لازم می‌داند و او به سان پدر بزرگ (حضرت اسماعیل) از این راه می‌تواند قلوب گروهی را که آئین آن حضرت را با شئون ملی و مذهبی خود صد درصد مخالف می‌دانستند، به سوی خود جذب نماید و از وحشت آنها بکاهد.

ثانیاً: اگر مسلمانان در این راه با موفقیت روبرو شوند و فرائض عمره را آزادانه در مسجدالحرام، در برابر دیده هزاران عرب مشرک انجام دهند، این عمل، تبلیغ عظیمی از آئین اسلام خواهد بود. زیرا در این ایام که مشرکان، از تمام نقاط عربستان در آن سرزمین گرد خواهند آمد، اخبار مسلمانان را به وطن خود خواهند برد و از این طریق ندای اسلام به نقاطی که پیامبر نمی‌توانست در آن روز به آن نقاط مبلغ اعزام کند. خود به خود خواهد رسید، و اثر خواهد گذاشت.

ثالثاً: پیامبر، احترام ماههای حرام را در مدینه یاد آور شد و فرمود: «ما فقط برای زیارت خانه خدا می‌رویم»، و به مسلمانان دستور داد که از حمل هر نوع اسلحه، جز شمشیری که مسافر در حال سفر همراه خود حمل می‌کند خودداری کنند. این مطلب، عواطف و تمایلات بسیاری از اجانب را به سوی اسلام جلب نمود، زیرا برخلاف تبلیقات سوئی که قریش در باره اسلام انجام داده بود، همگی مشاهده کردند که پیامبر گرامی همانند دیگران، جنگ

را در این ماهها حرام دانسته و خود (.....) بقای این سنت دیرینه است. رهبر عالی قدر اسلام با خود می‌اندیشید که اگر در این راه توفیقی نصیب مسلمانان گردد، مسلمانان به یکی از آرزوهای دیرینه خود نائل خواهند شد. همچنین، دور افتادگان از وطن، از خویشان و دوستان خود، تجدید دیدار خواهند کرد و اگر قریش از ورود آنها به سرزمین حرم جلوگیری نمایند، در این صورت حیثیت خود را در جهان عرب از دست می‌دهند. زیرا نمایندگان عموم قبائل بی‌طرف خواهند دید که قریش با دسته‌ای که عازم زیارت کعبه و انجام فرائض عمره بودند، و سلاحی جز سلاح مسافر همراه نداشتند چگونه معامله کردند، در صورتی که (مسجدالحرام) به عموم عرب تعلق دارد و قریش فقط تولیت مناصب آنجا را دارند.

در این لحظه حقانیت مسلمانان به گونه‌ای روشن تجلی نموده و زورگویی قریش آشکار خواهد شد و بار دیگر قریش نخواهند توانست با قبائل عرب بر ضد اسلام پیمان نظامی تشکیل دهند، زیرا آنها در برابر دیده هزاران زائر، مسلمانان را از حق مشروع خود بازداشتند. پیامبر جوانب موضوع را بررسی نمود و دستور حرکت داد و با هزار و چهارصد و یا هزار و ششصد نفر در نقطه‌ای به نام «ذوالحلیفه» احرام بست و هفتاد شتر برای قربانی تعیین نمود و آنها را نشانه‌گذاری کرد و از این راه هدف خود را از این سفر آشکار ساخت. گزارشگران پیامبر، جلوتر از او به راه افتادند تا اگر در نیمه راه به دشمن برخوردند فوراً پیامبر را مطلع سازند. در نزدیکی «عسفان» یک مرد خزایی که عضو دستگاه اطلاعات پیامبر بود حضور پیامبر رسید و چنین گزارش داد: قریش از حرکت شما آگاه شده‌اند و نیروهای خود را گردآورده و به «لات» و «عزی» سوگند یاد کرده‌اند که از ورود شما جلوگیری نمایند.

سران و شخصیت‌های موثر قریش در «ذی طوی» (نقطه‌ای است در نزدیکی مکه اجتماع کرده‌اند و برای جلوگیری از پیش روی مسلمانان، سردار شجاع خود «خالد ابن ولید» را با دویست سواره نظام تا «کراع الغمیم» (بیابانی است در هشت میلی عسفان) فرستاده‌اند و آنها در آنجا موضع گرفته‌اند، و برنامه آنها این است که یا از ورود مسلمانان جلوگیری کنند و یا در این راه کشته شوند.

پیامبر پس از شنیدن گزارش چنین فرمود: وای بر قریش، جنگ آنها را نابود ساخت ای کاش کار مرا به سایر قبایل بت‌پرست واگذار می‌کردند که اگر بر من پیروز می‌شدند به هدف خود می‌رسیدند و اگر من بر آنها پیروز می‌شدم در این صورت یا اسلام می‌آوردند و یا با قدرت‌های محفوظ خود با من نبرد می‌کردند. به خدا سوگند در تبلیغ آیین یکتاپرستی، کوشش خواهم کرد خدا یا آن را پیروز گرداند، و یا در این راه جان بسپارم سپس راه نمایی خواست تا او را از طریقی عبور دهد تا با خالد روبرو نشود. مردی از قبیله «اسلم»، راهنمایی کاروان را برعهده

گرفت و آنها را از دره‌های صعب العبور گذراند و در نقطه‌ای به نام «حدیبیه» فرود آورد ناقه پیامبر در این نقطه زانو زد. پیامبر فرمود: این حیوان به فرمان خداوند در این نقطه خوابید تا تکلیف ما روشن شود.

سپس دستور داد همگی از مرکب‌ها فرود آیند و خیمه‌ها را برپا کنند سواران قریش از مسیر پیامبر آگاه شده فوراً خود را به نزدیکی مسلمانان رسانیدند. اگر پیامبر می‌خواست به سیر خود ادامه دهد ناچار بود صفوف سواران قریش را بشکافد، و خون آنها را بریزد و از روی کشته‌های آنها بگذرد، در صورتی که همه می‌دانستند او هدفی جز زیارت و انجام مراسم عمره ندارد و این کار به حیثیت و صلح جویی پیامبر زیان می‌رساند.

وانگهی کشتن این سواران، موانع را از سر راه او بر نمی‌داشت زیرا قوای امدادی قریش یکی پس از دیگری می‌رسید، و کار خاتمه پیدا نمی‌کرد. علاوه بر این، مسلمانان جز سلاح مسافر، چیز دیگری همراه نداشتند، و با این وضع و جنگ هرگز صلاح نبود، و باید مشکل از طریق مذاکره و گفتگو گشوده شود.

روی این جهات، پیامبر پس از فرود آمدن رو به یاران خود کرد و چنین گفت: اگر امروز قریش از من چیزی بخواهند که باعث تحکیم روابط خویشاوندی شود من آن را خواهم داد، و راه مسالمت را در پیش خواهم گرفت. از این جهت، قریش تصمیم گرفت از هدف نهایی محمد(ص) با خبر شوند. برای کسب اطلاع شخصیت‌هایی را حضور پیامبر فرستادند تا از مقصد واقعی مسلمانان آگاه گردند.

### نمایندگان قریش در حضور پیامبر(ص)

قریش نمایندگان متعددی حضور پیامبر فرستادند تا هدف او را از این مسافرت به دست آورند. نخست «بدیل» خزاعی با چند تن از شخصیت‌های قبیله «خزاعه» به نمایندگی از جانب قریش با پیامبر تماس گرفتند. پیامبر به آنها فرمود: «من برای جنگ نیا آمده‌ام، آمده‌ام خانه خدا را زیارت کنم». نمایندگان برگشتند و حقیقت را به سران قریش رسانیدند ولی مردم دیر باور قریش، سخنان آنها را نپذیرفتند و گفتند: «به خدا سوگند، ما نخواهیم گذارد او وارد مکه شود، هر چند برای زیارت خانه خدا آمده باشد». برای مرتبه دوم، شخص دیگری به نام «مکرز» به نمایندگی قریش با پیامبر تماس گرفت. او نیز برگشت و سخن «بدیل» را تصدیق کرد اما قریش به گزارش‌های این دو اعتماد نکردند. برای بار سوم «حلیس بن علقمه» را که رئیس تیراندازان عرب بود، برای ختم غائله حضور پیامبر(ص) فرستادند. وقتی چشم رسول خدا از دور به او افتاد فرمود این مرد از قبیله پاک و خداشناسی است.

شتران قربانی را جلوی او رها کنید، تا بداند که ما برای جنگ نیامده‌ایم و نظری جز زیارت خانه خدا نداریم. چشم حلیس به هفتاد شتر لاغر اندامی افتاد که از فرط گرسنگی پشم‌های یکدیگر را می‌خورند. او از همان نقطه برگشت و با پیامبر(ص) تماس نگرفت، و با شدت هر چه تمام‌تر به سران قریش گفت پیمان نبسته‌ایم که زائران خانه خدا را از زیارت باز داریم. محمد(ص) نظری جز زیارت ندارد. به خدایی که جان من در دست اوست اگر از ورود محمد «ص» جلوگیری کنید من با تمام قبیله‌ام، که عموماً تیراندازان عربند بر سر شما می‌ریزم و ریشه شما را قطع می‌کنم. سخن حلیس، بر قریش گران آمد و از مخالفت او ترسیده در اندیشه و فکر فرو رفتند و به او گفتند: آرام باش! ما خود راهی انتخاب می‌کنیم، که مورد رضایت تو باشد.

بالاخره در مرحله چهارم، «عروه بن مسعود ثقفی» را که به عقل و درایت و خیر خواهی او اطمینان داشتند، به حضور پیامبر روانه کردند. او در آغاز کار نمایندگی قریش را نمی‌پذیرفت، زیرا می‌دید که با نمایندگان سابق چگونه معامله شد. ولی قریش به او اطمینان دادند که مقام و موقعیت او در نظر آنها مسلم است و او را متهم به خیانت نخواهند کرد. فرزند «مسعود»، بر پیامبر وارد شد و چنین گفت: ای محمد! دسته‌های مختلفی دور خویش گرد آورده‌ای، اکنون تصمیم گرفته‌ای به زادگاه خود (مکه) حمله کنی، ولی قریش با تمام قدرت از پیش روی تو ممانعت خواهند کرد، و نخواهند گذاشت تو وارد مکه شوی. اما من از آن می‌ترسم که این دسته‌ها فردا تو را رها کنند، و از گرد تو پراکنده شوند.

هنگامی که سخن او به اینجا رسید «ابوبکر» بالای سر پیامبر ایستاده بود رو به او کرد: اشتباه می‌کنی هرگز یاران پیامبر دست از او برنخواهند داشت. عروه، به صورت یک دیپلمات ورزیده که هدف او تضعیف روحیه محمد و یارانش بود، سخن می‌گفت و سخنان او سرانجام پایان پذیرفت.

فرزند مسعود برای تحقیر مقام پیامبر موقع مذاکره دست به ریش پیامبر می‌برد و سخن می‌گفت «مغیره ابن شعبه» مرتب روی دست او می‌زد و می‌گفت: ادب و احترام را در نظر بگیر و به ساحت پیامبر جسارت مکن. «عروه بن مسعود» از پیامبر پرسید این کیست؟ (گویا کسانی که دور پیامبر بودند چهره‌های خود را پوشانیده بودند) پیامبر فرمود: این برادر زاده تو مغیره، فرزند شعبه است. عروه ناراحت شد و گفت: ای حيله گر من دیروز آبروی تو را خریدم. تو چندی پیش از آن که اسلام بیاوری ۱۳ نفر از مردان ثقیف را کشتی من برای خاموش ساختن آتش جنگ میان تیره‌های ثقیف، خون بهای آنها را پرداختم پیامبر سخن عروه را قطع نمود و هدف خود را از سفر همانگونه که به نمایندگان پیش گفته بود تشریح کرد ولی برای اینکه پاسخ دندان شکنی به تهدید عروه داده باشد برخاست، وضو گرفت. «عروه» به چشم خود دید که یاران او نگذاشتند قطره‌ای از آب وضوی او به زمین بریزد

عروه از آنجا برخاست ، وارد محفل قریش گردید جریان ملاقات و هدف پیامبر را به سران قریش که همگی « ذی طوی» اجتماع کرده بودند رسانید و نیز افزود و گفت : من شاهان بزرگی را دیده‌ام ، قدرت‌های بزرگی ، مانن قدرت کسری ، قیصر روم ، سلطان حبشه را مشاهده کرده‌ام و موقعیت هیچکدام را میان قوم خود ، مانند محمد ندیده‌ام من با دیدگان خود دیدم که یاران او نگذاشتند قطره آبی از وضوی او به زمین بریزد و برای تبرک آن را تقسیم نمودند . بنابراین سران قریش باید در این موقعیت خطرناک فکر و تأمل کنند.

## مذاکره کنندگان مسلمان

### خراش بن امید

نخستین کسی که پیامبر(ص) پیش قریش فرستاد، خراش بن امید کعبی بود، که سوار بر شتر پیغمبر(ص) رفت تا به اشراف قریش بگوید که پیامبر (ص) برای چه منظوری آمده‌اند، و بگوید که ما برای عمره آمده‌ایم، و همراه ما قربانی است و می‌خواهیم بر خانه طواف کنیم و از احرام بیرون آییم و برگردیم. قریش شتر پیامبر را پی کردند و کسی که این کار را کرد عکرمه ابن ابی جهل بود و میخواست خراش ابن امید را هم بکشد ولی گروهی از خویشان او که آنجا بودند مانع شدند و قریش خراش را آزاد کردند. او با زحمت بسیار خود را به حضور پیامبر «ص» رساند و آنچه را دیده بود به عرض رساند.<sup>۹</sup>

### عمر ابن خطاب

پیامبر «ص» عمر ابن خطاب را فراخواندند، تا پیش قریش روانه‌اش کنند . ولی او در پاسخ گفت: ای رسول خدا من می‌ترسم که قریش بکشندم ، چون قریش دشمنی مرا نسبت به خود دانسته است ، و در آنجا کسی از بنی عدی هم نیست که مرا حفظ کند عمر گفت : من شمارا به مردی راهنمایی میکنم که در مکه از من گرامی‌تر و محترم‌تر، و پرخویشاوند است، و او عثمان ابن عفان است. ۱۰

آن حضرت از عثمان خواست نزد قریش رود و بگوید ما برای جنگ نیامده‌ایم بلکه برای تزئین خانه خدا آمده و پس از قربانی شترانمان شهر را ترک خواهیم کرد عثمان در بلدح با قریش برخورد. پیام رسول خدا «ص» را به قریش رساند و از جمله آنکه شمارا نیز به ستوه آورده و برگزیدگانتان را از بین برده است. قریش گفتند که از همان جا باز گرد و به محمد «ص» بگو: آنان اجازه نخواهند داد تا او وارد مکه شود ابان ابن سعید ابن عاص از اشراف مکه به او پناه داد و برای حفظ جان او پشت سر وی سوار اسب شد و او را به مکه آورد. عثمان با تک تک اشراف مکه سخن گفت، اما اقدام عثمان نیز حاصلی در بر نداشت. گفته‌اند که عثمان سه روز در مکه برای دعوت قریش به پذیرش صلح ماند. واقدی نام ده نفر از مهاجرانی که برای دیدن خانواده خویش به درون شهر رفته‌اند یاد می‌کند، قریش این افراد را به اسارت گرفتند و اجازه بازگشت آنان را به کاروان مسلمانان ندادند.

## بیعت رضوان

در پی نشر این خبر رسول خدا اصحاب را به بیعت معروف به بیعت رضوان فراخواند. به گفته برخی مسلمانان بیعت کردند که فرار نکنند نه آنکه تا پای مرگ مقاومت کنند. همه اصحاب حاضر در حدیبیه، به جز جد بن قیس با پیامبر بیعت کردند.

## بستن صلح حدیبیه بین طرفین

پس از مدتی معلوم شد که عثمان کشته نشده و در مکه محبوث بوده است، قریش نماینده‌ای به سوی مسلمانان فرستادند و به او تاکید کردند که کار را فیصله دهد و با مسلمانان پیمان صلح ببندد که به موجب آن سال بدون زیارت خانه خدا به مدینه باز گردند و سال بعد وارد مکه شوند تا بدین صورت مکان مورد شماتت سایر اعراب قرار نگیرند. این نماینده سهیل ابن عمرو نام داشت و پیامبر با دیدن او گفت: «قریش با فرستادن این مرد قصد



صلح دارند». <sup>۱۴</sup> پس از توافق دو طرف در مورد آزادی اسرا، میان پیامبر و نماینده قریش پیمان صلحی به امضا رسید.

### **انعطاف پیامبر در صلح حدیبیه**

پیامبر چون به فواید این صلح آگاه بود انعطاف زیادی نشان داد که موجب انتقاد و خشم برخی از صحابه شد و حتی سخنان درشت و سوالات طعنه‌آمیز در مورد پیامبر از آنان شنیده می‌شد. نمونه‌ای از انعطاف پیامبر، قبول درخواست سهیل ابن عرو بود مبنی بر حذف «بسم الله الرحمن الرحيم» از ابتدای صلح‌نامه و نوشتن «باسمک اللهم» به جای آن و نیز حذف عنوان رسول الله بعد از نام آن حضرت و نوشتن «محمد ابن عبدالله» به جای آن.

### **مفاد صلح حدیبیه**

#### **مفاد صلح حدیبیه چنین بود:**

۱. ده سال میان طرفین صلح برقرار گردد تا مردم در امنیت و آرامش زندگی کنند. ۱۵
۲. مسلمانان آن سال بدون زیارت خانه خدا به مدینه باز گردند و سال بعد برای به جا آوردن عمره وارد مکه شوند، مشروط بر این جز سلاح مسافر سلاحی به همراه نداشته باشند و بیش از سه روز در مکه اقامت نکنند، قریش نیز در این مدت شهر را ترک خواهند کرد.
۳. مسلمانان متعهد شدند افرادی را که از مکه به مدینه می‌گریزند، به مکه بازگردانند اما طرف مقابل چنین تعهدی نسبت به فراریان مدینه نداشت.
۴. سایر قبایل در هم پیمانی با قریش و مسلمانان آزاد و مختار باشند ۱۶-۱۷-۱۸

## **نقض بند اول صلح حدیبیه از سوی قریشیان**

قریشیان در کمتر از دو سال ، بند اول صلح نامه را نقض کردند ، زیرا طبق بند پایانی ، قبیله بنی خزائه با مسلمانان و قبیله بنی بکر با قریش هم پیمان شدند اما در نبردی که در سال هشتم میان این دو قبیله رخ داد ، مردانی از قریش به نفع بنی بکر، افرادی از بنی خزائه را کشتند. این معنای نقض صلح حدیبیه بود و با اینکه ابوسفیان شخصاً برای عذر خواهی به مدینه رفت ، عذرش پذیرفته نشد و دراندک مدتی پیامبر با سپاهی انبوه که در زمان صلح و گسترش اسلام گرد آمده بودند عازم فتح مکه شد. ۱۹

## **لغو بند سوم صلح حدیبیه از سوی قریش**

بند مربوط به استرداد یک طرفه فراریان نیز به زودی و به درخواست قریش لغو شد. این بند اولین بندی بود که در همان ساعات اولیه انعقاد صلح به اجرا درآمده بود. هر چند بیش از این طبق آیه ۱۰ سوره ممتحنه بازگرداندن زنان مومنی که از مکه به مدینه می گریختند، ممنوع شده بود. ۲۰

اقامت ده روزه مسلمانان در سرزمین حدیبیه، بنا بر روایات مختلف، مسلمانان ده روز و اندی، و به قولی بیست روز در سرزمین حدیبیه اقامت کردند.

## **قربانی کردن شترها در سرزمین حدیبیه**

رسول خدا در خارج از حرم خیمه زده بود ، ولی در حرم نماز می گذارد. چون نوشتن صلح نامه پایان یافت و مردانی از مسلمانان و مشرکان بر آن گواهی دادند ، پیامبر به همراهانش زمان داد که به نشانه حج شتران خود را قربانی کنند و سرهایش را بتراشند . بیشتر اصحاب به دلیل ناخرسندی از به جا نیاوردن حج و چون صلح حدیبیه را نوعی شکست می دانستند از فرمان پیامبر سرپیچی کردند ، اما پس از آنکه رسول خدا به تنهایی اقدام به جا آوردن این اعمال کرد آنان نیز تبعیت کردند. ۲۰-۲۱-۲۲ سپس رسول خدا و مسلمانان به مدینه باز گشتند. ۲۳

## سفر حج سال هفتم هجری

طبق معاهده حدیبیه، سال بعد (سال هفتم) پیامبر و مسلمانان به مکه رفتند و سه روز در نبود قریش در آنجا اقامت کردند و اعمال عمره را به جای آوردند. این واقعه به عمره القضاء معروف است. ۲۴

## نزول سوره فتح بر پیامبر

در راه بازگشت از حدیبیه به مدینه، سوره فتح بر پیامبر نازل شد که خدا در آن، صلح حدیبیه را «فتح المبین» نامیده و با اعمال رضایت از بیعت کنندگان وعده پیروزی ها و غنیمت‌های فراوان به مسلمانان داده بود ۲۵-۲۶

## تقسیم غنایم جنگ

به دستور پیامبر، غنایم این جنگ تنها میان حاضران در حدیبیه تقسیم شد. ۲۷

## برکات صلح حدیبیه

صلح حدیبیه، به شهادت تاریخ و طبق پیش‌بینی‌های پیامبر و وعده‌های قرآنی برکات زیادی برای مسلمانان در پی داشت. به گفته مورخان، در صدر اسلام فتحی عظیم‌تر از فتح حدیبیه صورت نگرفت زیرا در پرتو آن، آتش جنگ فرو نشست و دعوت به اسلام رواج گرفت و اسلام در سراسر جزیره العرب گسترش یافت، به گونه‌ای که از آغاز پیمان صلح تا نغز آن (۲۲ ماه) تعداد کسانی به اسلام گرویدند و بیش از کل تعداد مسلمانان تا آن زمان بود، چنانکه سپاه پیامبر در سال هشتم و در جریان فتح مکه به ده هزار تن رسید و بزرگان قریش، مانند ابوسفیان و عمر و عاص و خالد ابن ولید در همین دوران به اسلام گرویدند. در این سال آرامش حاصل از صلح حدیبیه سبب شد که پیامبر علاوه بر تشدید فعالیت‌های تبلیغی در شبه جزیره عربستان، به سرزمین‌های خارجی هم توجه کنند و در سال هفتم، پادشاهان و سران ممالک اطراف را نیز به اسلام دعوت نمایند.

اما مهمترین فایده این صلح، زمینه‌سازی برای فتح مکه بود که مدت کوتاهی پس از صلح حدیبیه به وقوع پیوست.

منبع مقدمه : دایره المعارف اسلام

فروغ ابدیت ، ج ۲ ، سبحانی ، جعفر

مجمع البیان ج ۹ / ۱۲۶

سیره ابن هشام ج ۲ / ۳۰۹

روزه کافی ۳۲۲

مجمع البیان ج ۲ / ۴۸۸

بحار ج ۲ / ۳۳۰

لا تدعونی قریش الیوم الی خطه یسالونی فیها صله الرحم الا اعطیتهم ایاها ( تاریخ طبری) ج ۲ / ۲۷۰-۲۷۲

بنا به نقل « تاریخ طبری » ج ۲ / ۲۷۶ وی پس از عروه ثقفی حضور پیامبر رسید

« سیره ابن هشام » ج ۲ / ۳۱۴ ، تاریخ طبری ج ۲ / ۲۷۴-۲۷۵

المغازی / ترجمه متن ص: ۴۵۵-۴۵۶

المغازی / ترجمه متن ص: ۴۵۶

المغازی / ترجمه متن ص: ۴۵۵-۴۵۶

السیره النبویه ج ۲ ص ۷۸۳

ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۳

السیره النبویه ج ۲ ص ۷۸۳

تاریخ ج ۲ ص ۵۴۲

کتاب المغازی ج ۲ / ص ۶۱۱-۶۱۲

السیره النبویه ج ۲ / ص ۷۸۴

ابن اثیر ج ۲ / ص ۲۰۴

تاریخ ج ۲ / ص ۵۴۲

ابن اثیر ج ۲ / ص ۲۳۹-۲۴۴

السیره النبویه ج ۲ / ص ۷۹۰-۷۹۱

کتاب المغازی ج ۲ / ص ۶۱۳

تاریخ ج ۲ / ص ۵۵

السیره النبویه ج ۲ / ص ۷۸۵

تاریخ ج ۲ / ص ۵۵

ابن اثیر ج ۲ / ص ۲۲۷

کتاب المغازی ج ۲ / ص ۶۱۷-۶۲۳

السیره النبویه ج ۲ / ص ۷۸۶-۷۸۸

السیره النبویه ج ۲ / ص ۸۰۹-۸۱۰